سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: جُنگ اشعار *
مولف متن: وقار، آقاجان اصفهانی، فرهنگ، محتشم
شارح .... مترجم ....
تاریخ تحریر .... نوع خط: نستعلیق تعداد سطر: ۱۴
نام کاتب ....
موضوع: ادبیات زبان: فارسی عدد اوراق: ۱۵۱
طول: ۲۱ عرض: ۱۴٫۵ شماره عمومی: ۳۴۳۳۳
وقفی: مرحوم ابوالحسن فاضلیان تاریخ وقف: اسفند ۱۳۸۵
ملاحظات ....

* دیوان المدایح

جمع: عارف ...

میرزای بسم الله الرحمن الرحیم وقار

فر ملک کوه قلعه بری را — بست به دشمن مجال حیله گری را

لشکر شه شد بقلعه کبران مثبت — راه شد آمد نه دیو را نه پری را

تیشه فرهاد کوهی از حجر اشکید — خیره بسی کرد مردم هنری را

تیشه میر بلند مرتبه فرهاد — کوفته بر راه مفسد تبری را

خیره بسازد چنان بخت که ابلیس — گرد از این بعد ترک خیره سری را

بر شده حصنی که بد نبود ودودش — گردش شمسی و دوره قمری را

لشکر مریخ فعل شاه جهان را — فتح و ظفر برد و کرد راهبری را

اول قرن دوم ز ناصر دین شاه — فال نکو بین و این تاج و سریر را

بود بر قلعه منیعی که قطرش — اوج ثریا گرفته تا بثری را

گرد در آن مفسدی وطن که درو بست — قافله را راه و مردم سفری را

جمعی با او رفیق گشته و او را — داده اسباب مفسدی و شری را

نقویش پر کرده جمعی از جهل — روشنی برده کرده بی‌بصری را

زاده آن قلعه هفت ساله و مکین — پای نهفته و بهر چاره گری را

آتش خشم ملک کشید زبانه — خواست همی سوخت طینت شری را

معتمد الدوله غیرت اکرم خسرو — بست بخدمت میان کینه وری را

تا نشود خون ناحقی میانه — تا متعذر شوند بی‌خبری را

گفت منادی همی کنند ز هر سو — فرو او باشش و فرمانبری را

تو به نمائید باعث تو به چو بازاست — خیره مکارید تخم بی‌ثمری را

راه سلامت بجنب شاه بگیرید — تا نکند انتقام پرده دری را

بهر دوام و بقای عمر شهنشاه — خواند بر ایشان نصایح پدری را

در دل و در گوششان ز طالع منحوس — چرخ قساوت همی فزوده و کری را

هیچ نصیحت اثر نکرده و فزود — کبر و پلنگی و کینه شتری را

بخت شهنشاه حکمت علی ساخت — جفت در این کار حکمت نظری را

عم ملک لشکری فزون ز ستاره — راند چو چنگیز لشکر تتری را

یکی شایان بوصف دست و تیغش	لقد بهر الفوارس منه بهرا
ز شهدار قهران خواهد بلا کت	بهمه ز هر آید از آن شهد بهرا
بزهرار مهراین نبخشد حلاوت	بهر شهد آید آن جا نگاه زهرا
دعای هر دو ورد صبح و شامش	الیش دیر و شیخ خانقه را
الا ما نه جهی بر نطع گردون	بد و خورشید تا فرزین شه را
بدولت عمر هر یک بگذراناد	شمر د اندازه پروین سال و دهرا
یوازی کل آن منه یدیما	یساوی کل یوم منه شهرا
یعادل کل شهر منه عاما	یماثل کل عام منه دهرا
حماة الدین لازلتم ظهیرا	لن و لدولة الاسلام ظهرا
فما برء الاله من البرایا	باکرم منکم نسبا و صهرا
الی اعتابکم زفت عروس	من الابکار اغلاهن مهرا
فداک ابی وامی یا حسانا	به قوی علیک الارض طهرا
توان میری که بخشد سرخ رویی	ز خون تیغت عدوی دل سیه را
ملک خورشید و انجم شه نژادان	تویی مانند ماه چارده را

خرد را با خردمندیت و قیمت	که با عقل خردمندان دله را
بود رای تو را تابش بهر سوی	چنان چون آفتاب چاشتگه را
نگاهی از تو گوهر سازد از سنگ	یکی بر بنده بگماران نگه را
من و بر داشتن بار تو بحت	کجا یارا است حمل کوه که را
دلیل من بنظم این قوافی	وقار آمد که حب این سمر ره را
سمر تا در جهان از یونس و حوت	خبر تا یوسف و زندان و چه را

قرین بادت ظفر سهلا و جبرا
معین بادت خدا سرا و جهرا

ماده تاریخ اتمام کتاب المحرق المتخلص بعارف

در زمان دولت دارای گردون اقتدار	ناصر الدین شاه غازی خسرو کیوان غلام
حکمران کشور جم شد چو میر راستین	شاه فرهاد مظفر داور والا مقام
بر بیش صف بارش شاعران در تهنیت	چامه ها خواندند و از احسان او بردند کام

جمع آمد چون بسی اشعارش اندر شهر ری
آن امیر معتمد فرمانده بوالاحتشام

گفت آن بهتر که این اشعار را دیوان کنند
تا بماند سالها در دور گیتی بر دوام

داد فرمان لاجرم بر بندهٔ عارف تا نوشت
جمله دیوان المدایح را بسعی و اهتمام

یافت چون اتمام در تاریخ او خرد
گفت دیوان مدیح میر اکنون شد تمام